

سنخ‌شناسی مرگ آگاهی؛ مطالعه تجربی مواجهه با مرگ

زهرا شهرزاد^۱

عبدالحسین کلانتری^۲

حمید پارسانیا^۳

چکیده

مرگ آگاهی به مثابه تجربه اختصاصی انسان‌ها، همواره در ساحت اندیشه جایگاه داشته است. عقلانیت متمایز سنت و تجدد در موضوع مرگ، طیف هنجاری متضادی را ایجاد کرده که در ادراک ایرانیان از مرگ قابل شناسایی است. بر مبنای این تمایز، در این پژوهش به مطالعه پدیدارشناختی مواجهه با مرگ در تجربه زیسته کنشگران پرداخته‌ایم. با نمونه‌گیری نظری، یافته‌ها از طریق انجام مصاحبه‌های عمیق، با ۲۳ نفر از افرادی که در قبال موضوع مرگ از تجربه زیسته ضخیمی برخوردار بوده‌اند، گردآوری شد و پس از تحلیل تماتیک داده‌ها، ۷ سنخ از مرگ آگاهی؛ تخیلی، شهادت‌طلبانه، امپرسیستی، نهیلیستی، نمایی، غفلت‌طلبانه و واقع‌گرایانه دینی از یکدیگر متمایز گردید. همچنین در راستای رسیدن به ذات تجربه مرگ آگاهی، مفهوم «گسست در روزمرگی» به مثابه هسته مرکزی این تجربه پدیدارشناسانه استحصال گردید.

واژگان کلیدی

مرگ آگاهی، گسست در روزمرگی، سنت، تجدد، پدیدارشناسی مرگ.

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه الزهرا zahra.shahrzad@gmail.com

۲. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران abkalantari@ut.ac.ir

۳. دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تهران h.parsania@ut.ac.ir

۱. مقدمه

فهم معنای «حال» در انسان، به فهم او از گذشته و آینده پیوند خورده است. گذشته انسان‌ها نامشابه و متفاوت است و فهم آینده به‌مثابه محدودیت بزرگ بشر با وجود همه پیشرفت‌هایی که در راستای مدیریت آینده ترتیب داده شده کماکان گره باز نشده بشری است. در این میان مرگ به‌عنوان تنها امر قطعی که در آینده برای همه انسان‌ها رخ خواهد داد، می‌تواند فهم وی را به‌تمامه متأثر کند. استعداد انسانی برای دستیابی به این امر آنقدر در تمایز انسان از سایر موجودات مؤثر قلمداد شده که برخی فلاسفه، انسان را «موجود مرگ‌اندیش» دانسته‌اند و تمایز انسان و غیر را در التفات انسان به مرگ و فرجام‌اندیشی او می‌دانند (ر.ک: دینانی، ۱۳۹۱). از این منظر مآل‌اندیشی و مرگ‌آگاهی شاخصی است که به‌نحوی مشکک انسانیت انسان‌ها بدان سنجیده می‌شود.

همانند همه تجربیات بشری، مرگ‌آگاهی نیز در خلأ شکل نمی‌گیرد. عوامل زمینه‌ای می‌توانند در غلیان مرگ‌آگاهی و پیش‌آوردن بستر مواجهه با مرگ مؤثر واقع شوند. این عوامل و تأثیر آنها در پژوهش‌های مختلفی به‌نحو تجربی مورد سنجش قرار گرفته است. عوامل «شخصی» ای همچون از دست دادن نزدیکان، تجربه‌های نزدیک به مرگ، بیماری، شرکت در مناسک مرتبط با تدفین و... از این عوامل هستند (ر.ک: سیل، ۲۰۰۲؛ کلمنتس، ۲۰۰۳؛ سایرز، ۲۰۰۳؛ پارتیا، ۲۰۱۴).

عامل برجسته دیگر، «جایگاه فرهنگی مرگ» در جامعه است که البته خود از وقوع شرایط اجتماعی همچون شیوع بیماری‌های واگیر، قحطی، مصائب طبیعی، یا از جهت مقابل پیشرفت‌های پزشکی متأثر می‌گردد و در طیفی میان مرگ‌آگاهی و مرگ‌گزیری در نوسان است. این عامل نیز در اندیشه متفکران بسیاری نمود داشته و به‌ویژه در برهه جنگ جهانی متفکران برجسته‌ای بدان پرداخته‌اند (درآمدی به مرگ در اندیشه غرب).

عامل برجسته دیگر که درحقیقت کیفیت مرگ‌آگاهی را متأثر می‌کند عامل «معرفتی» است؛ تعمیق ادراک مرگ‌آگاهی مرهون جایگاه مرگ در گفتمان مقبول افراد می‌باشد و همین تمایز موجب می‌شود در یک فضای اجتماعی واحد، سنخ‌های متنوعی از مرگ‌آگاهی تجربه شود.

دو گفتمان غالب و متضاد بر تجربه انسان ایرانی در این مواجهه سایه افکنده است. از یک‌سو، گفتمان سنت در پی ارتقای مرگ‌آگاهی و معنابخشی به آن به‌مثابه یک حقیقت

وجودی است، و از سوی دیگر، گفتمان تجدیدی به دنبال انکار و کتمان مرگ و مواجهه با آن به‌مثابه عنصر مخل حیات مدرن است. بی‌تردید ورود به میدان تجربه‌ای که این چنین در شاهراه تضاد سنت و تجدد قرار دارد و واکاوی جامعه ایرانی از منظر سنخ‌های مواجهه با مرگ‌آگاهی، می‌تواند خفیات فرهنگی ایرانیان را مورد واکاوی قرار دهد؛ به‌ویژه اینکه در حوزه مطالعات مرگ، بیش از مطالعات جامعه‌شناختی غلبه با مطالعات روان‌شناختی است که در آنها مرگان‌دیشی ذیل اضطراب‌های ناشی از مرگ‌هراسی یا افسردگی‌های حاصل از سوگ به‌مثابه امری شخصی - روانی بررسی شده است. هرچند می‌توان از برخی پژوهش‌های جامعه‌شناسانه پیرامون مباحث کارکردهای مرگ (ر.ک: صادق‌نیا، ۱۳۹۳)، الگوهای فرهنگی مرگ (ر.ک: کریمی، ۱۳۸۵)، بازنمایی مرگ در محصولات رسانه‌ای (ر.ک: معقولی، ۱۳۹۰) و یا خصوصیات دموگرافیک و رابطه‌اش با مرگ (ر.ک: یزدانی، ۱۳۹۵) یاد کرد.

بدین ترتیب امید است این مقاله که مبتنی بر مطالعه پدیدارشناختی مرگ‌آگاهی است، دریافت‌های تازه‌ای را پیرامون ادراک مرگ در پهنه فرهنگی بررسی کرده و ارائه دهد. این مطالعه با راهبردی کیفی از طریق مصاحبه‌های عمیق و تحلیل تماتیک مصاحبه‌ها سعی در پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل دارد:

۱. تمایزات جهان مدرن و جهان سنت در زمینه مسئله مرگ چیست؟
۲. این تمایزات تا چه حدی در فهم ایرانیان از مرگ قابل شناسایی است و چه سنخ‌هایی از مرگ‌آگاهی را می‌توان شناسایی کرد؟

۲. ملاحظات نظری

هر انسان زمانی که مرگ و میرا بودن خویش را یادآوری می‌کند، ناگزیر از داشتن اندیشه‌ای برای مواجه شدن با مرگ است (ر.ک: کمپانی زارع، ۱۳۸۹). مرگان‌دیشی ارتباط درهم‌تنیده‌ای با مرگ‌آگاهی دارد و ادراک ما حاصل دیالکتیکی است که میان تجربه زیسته و اندیشه‌ای که از میان پاسخ‌های موجود به مسئله مرگ اتخاذ کرده‌ایم صورت می‌گیرد. گفتمان‌هایی که مرگ را پایان انسان بیان می‌کنند و علاج آن برای اضطراب اگزستانسیالیستی بشر، انصراف از مرگ‌آگاهی است، پدیدار شدن مرگ‌آگاهی را عارضه‌ای مرضی خواهند دانست که به کژکارکردهایی در سطح اجتماع منجر می‌گردد. چنان‌چه اسپینوزا به‌عنوان نمونه در «اخلاق نوین» نظیر بسیاری از متفکران عصر روشنگری چنین

توصیه می‌کند: «انسان آزاد باید کمتر از هر چیز به مرگ بیندیشید؛ زیرا عقل او در دوران جدید ژرف‌اندیشی در باب زندگی است و نه مرگ» (ر.ک: صنعتی، ۱۳۸۸). سوی دیگر طیف، گفتمان‌های توحیدی و آنچه به‌اختصار گفتمان سنت خوانده شده است، قرار دارد که در آن اتفاقاً مرگ‌اندیشی و مرگ‌آگاهی منجر به آشکارگی و پیش چشم آمدن هستی و ایپستمه متمایزی می‌گردد و غفلت از یاد مرگ به‌مثابه یک اخلال در آگاهی مذموم شمرده می‌شود. بررسی تجربه مرگ‌آگاهی افراد بدون اشعار و واکاوی این تمایز، به عمق مطلوب دست نمی‌یابد. البته بی‌تردید این پژوهش از آن حیث که با رویکردی کیفی به موضوع مورد مطالعه می‌پردازد، از ابتدای نظری بر اندیشه‌ای خاص سر باز می‌زند، اما مرور کلی بر آنچه در دوگانه سنت^۱ و تجدد در قبال مرگ‌آگاهی و مرگ‌اندیشی عرضه می‌گردد زمینه مساعدی برای ادراک این تجربه زیسته را فراهم خواهد آورد.

۳-۱. مرگ در اندیشه‌های متجددانه

۲۴۰

شروع چرخش گفتمانی در موضوع مرگ در غرب، به دوران رنسانس بازمی‌گردد. رنسانس با داعیه خودبنیادی انسان و جهان، گسستی در نگرش به زندگی و مرگ پدید آورد. ارائه تبیینی همخوان با دعوی خودبنیادی اولیه در موضوع مرگ به‌ویژه پس از وقوع جنگ‌های جهانی هدف بسیاری از اندیشه‌ورزان مطرح مدرن بوده است. اما به نظر می‌رسد ظرفیت مواجهه و تبیین وجودی مرگ‌آگاهی در این گفتمان از ضعف‌های اساسی‌ای برخوردار است.

در این باب دو وجه کلی قابل طرح است: وجه اول در باب نسبت تجدد با پرسش از مرگ است و وجه دوم در باب نسبت تجدد با پاسخ به پرسش از مرگ؛ طبعاً این دو وجه البته پوشش‌دهنده همه خصایصی که بر معرفت‌شناسی تجددی مترتب است، نبوده، بلکه با توجه به موضوع مورد نظرمان، دو بُعد تأمل‌برانگیز است؛ مرگ، مسئله‌ساز یا جهت‌دهنده می‌شود.

۱ مراد از این مفهوم، «حقیقتی آسمانی، الهی، مقدس و واقعیتی پر نشاط و زنده دارد و مجرای زندگی و حیات و مسیر مستمر افاضات متجدد و متحولی است که همواره نو و تازه است. سنت در این تعریف، در برخی موارد، با حفظ خصوصیات یادشده، از دوام، ثبات و استمرار زمانی برخوردار است و در مواردی هم که تغییر زمانی را می‌پذیرد، همچنان از چهره‌ای ازلی و باطنی ابدی بهره‌مند می‌باشد» (ر.ک: پارسانیا، ۱۳۹۱).

۲-۳. پرسش از مرگ

مسئله نخست شایان توجه در علوم تجددی،^۱ جایگاه روش‌شناسی است. این امر بدین دلیل اهمیت می‌یابد که در این اندیشه روش‌شناسی عملاً به دربانی می‌ماند که اذن ورود پرسش‌ها و مسائل علمی با اوست. پرسش‌هایی که با او سر سازگاری و همخوانی داشته باشند به ساحت علم تجددی راه می‌یابند و پرسش‌هایی که از عهده پردازش او خارج باشند به چوب مهمل بودن، یا سنجش‌ناپذیر بودن یا متافیزیکی بودن و... رانده می‌شوند.

وگلین^۲ متفکر برجسته اما مهجور آلمانی اشاره می‌کند بدین ترتیب بسیاری از پرسش‌های وجودی و اساسی بشریت از حوزه پرداخت علمی خارج می‌شود و با تقدم روش‌شناسی عملاً پرسش‌های بشر مدیریت شده و هر چیزی که در بازه مضیق علم ننگد از گردونه علم خارج می‌شود. وگلین معتقد است با این منطق درواقع غایت علم - که پاسخگویی به پرسش‌هایی که برای انسان در زندگی‌اش پیش می‌آید - تحریف شده و به سطح نازلی از آن اکتفا شده است (ر.ک: کچویان، ۱۳۸۳). رابطه این خصیصه علوم تجددی با مرگ و پرسش‌های وجودی مطرح پیش‌روی آن واضح است؛ پرسش‌های پرسامدی همچون عاقبت انسان پس از مرگ به‌عنوان نمونه در این روش‌شناسی، پرسشی خارج از موضوع دانسته می‌شود. این رویکرد حتی در متفکری مانند هایدگر^۳ که سعی داشت رویکرد متفاوتی از دیگر فلاسفه به هستی اتخاذ کند و بر اساس مبانی فلسفی‌اش، دازاین هستی رو به مرگ است، دیده می‌شود.

ای. ونز رابرتز^۴ در مقاله‌ای که در شرح آرای هایدگر در باب مرگ نوشته، دو قرائت متفاوت را از هایدگر در باب پرسش بالا یعنی پرسش از جهان پس از مرگ، مطرح می‌کند. درواقع این پرسش به بیان هایدگر چنین صورتی می‌یابد: «آیا دازاین پس از وقوع مرگ وجودی هنوز استمرار دارد؟» گروه اول با عنایت به سخنانی از هایدگر در این باب، پاسخ را منفی می‌یابند. مثلاً او در جایی بیان می‌دارد که «مرگ امکان امتناع تام دزاین است»

۱ منظور علمی است که ذیل عقل خودبنیاد و با محدود کردن دایره علم به علم صور حسی تدوین می‌شود (ر.ک: کچویان، ۱۳۸۳).

2. Voegelin.

3. Heidegger.

4. Roberts.

(رابرتز، ۱۳۶۷: ص ۲۱۶). اما او همچنین گروهی را مطرح می‌دارد که با این قرائت مخالف بوده و سعی دارند هایدگر را از موضع «فیلسوف پوچی» خارج کنند. از گروه دوم، جیمز دمسکی را مطرح می‌کند که از نگاه او «اگر مرگ به‌عنوان پایان دزاین تعریف شود این امر مستلزم هیچ‌گونه حکم موجودبینانه‌ای به‌عنوان اینکه آیا بعد از مرگ، هستی دیگری امکان دارد اعم از اینکه اعلی یا اسفل باشد، نیست» (همان، ص ۲۱۷). درواقع به تصریح رابرتز امتناع هایدگر از ورود به این بحث‌های نظری درباره زندگی پس از مرگ بیشتر از جهت روش‌شناسی است (همان).

۳-۳. پاسخ به پرسش از مرگ

این ادعا که اندیشه تجدیدی صورت برین و برتر اندیشه است، به تصریح یا به تلویح در غالب متفکران متجدد وجود دارد و در عین اثبات خویش، تجدد داعیه‌دار نفی سایر اشکال معرفتی رایج پیش از نضج خود است و به بیانات مختلف آنها را فاقد اعتبار تلقی کرده‌اند. متجددان به‌ویژه در عصر روشنگری، مصرانه پروژه سرکوب هر اندیشه‌ای در سنت را پیگیری می‌کرده‌اند. هرچند در زمان معاصر معضلات معرفتی حاد، نقصان‌های واضح در ارائه اخلاق عملی و بن‌بست‌های ناشی از سوءاستخدام‌های تکنولوژیکی که گریبان‌گیر انسان‌ها و متفکران شده به‌ناچار ایشان را قدری متواضع‌تر کرده، این تواضع تا بدان پایه نبوده که سایر صور اکتساب علمی که در دوران پیشاتجدد شأنی داشته‌اند به‌عنوان یکی از راه‌های کسب علم، مشروع تلقی گردد. مشروعیت این‌گونه از علوم فقط در میان متفکرانی محلی از اعراب یافته که در ایشان اصل مشروعیت‌بخشی بی‌معناست. متفکران پست‌مدرن تنها گروهی‌اند که عموماً ذیل اصالت همه اندیشه‌ها این‌گونه از تفکر را به رد نمی‌کنند، اما در ارزشمند بودن چنین پذیرش به‌جد می‌توان تردید کرد؛ چراکه عملاً چنین سنخی از پذیرش راه به جایی نمی‌برد و فرق چندانی با رویکرد پیشین تجدد به سایر اشکال معرفتی ندارد.

از منظر چنین رویکردی سایر پاسخ‌های داده شده در دوره‌های پیش از تجدد به مسئله وجودی و ریشه‌دار مرگ، عملاً به اسم مهملات و خرافات یا برساخت‌های جامعه یا ابزاری در دست گروه حاکم برای مشروعیت‌بخشی به قدرت خویش از دور اندیشه‌ورزی و التفات خارج می‌گردد. این مسئله زمانی مشکل‌ساز است که تجدد برای پاسخ‌گویی به مسئله مرگ برای انسان معاصرش چیزی فراجنگ نمی‌آورد و به گونه‌های متضادی توافقی‌ای پراکنده

ارائه می‌کند که عملاً پاسخ‌گویی به مسئله نیست بلکه پاک کردن صورت‌مسئله است؛ از جمله اخراج مرگ و روی آوردن به زندگی یا رویکردهای همدلانه با محتضران و... پهنه جهان متجدد لکنتی در پاسخ‌گویی به مرگ دارد که منجر به بی‌آدابی در حوزه مرگ شده و آنچه به‌عنوان آداب مرگ در بخش‌هایی رعایت می‌شود، عمدتاً حاصل تعلیم و فرهنگ مسیحی و کلیسایی است و جهان متجدد نتوانسته حتی ادبیات متناسب برای تسلی به بازماندگان را تولید کند (ر.ک: الیاس، ۱۳۸۹). ناتوانی فرهنگ‌های سکولار در پاسخ‌گویی به مسئله مرگ چنان فراگیر است که برخی با تحویل‌گرایی و وارونه کردن صورت‌مسئله، بقای دین را مرهون توان پاسخ‌گویی آن به مسئله مرگ دانسته‌اند (ر.ک: شجاعی زند، ۱۳۸۸).

۳-۴. مرگ در اندیشه سنت

حذف نظری موضوع مرگ و ناهموار بودن مسیر پاسخ‌دهی به آن برای عقل خودبنیاد مدرن، فرصتی برای پارادایم رقیب است تا تمایز و رجحان معرفتی خود را برجسته کند. سنت، شیوه‌ای از زندگی و زیست می‌باشد که عقل به‌تنهایی عهده‌دار شناخت آن نیست، بلکه وحی و شهود دینی نیز در تبیین آن دخیل است. انسانی که از شهود الهی محروم باشد، سنت را با دو منبع «عقل» و «نقل» شناسایی می‌کند. سنت، شیوه‌ای از رفتار است که بر اساس آن، اصلاح معاش و معاد آدمی تأمین شده و فلاح و رستگاری انسان به‌دست می‌آید» (ر.ک: پارسانیا، ۱۳۹۱).

مرگ در سنت، اصلی‌ترین پیوند مفهومی را با «ابدیت» دارد. با تبیین حیات ابدی، مرگ دیگر یک خاتمه بر حیات انسانی نیست، بلکه انسان با «چشیدن مرگ» رهسپار نشئه دیگری از حیات می‌گردد، با این تمایز که جایگاه او در نشئه‌های بعدی متوقف بر کیفیت زیست او در این جهان است. انسان در نشئه دنیا، وظایفی در قبال پروردگار، خود، سایر انسان‌ها و طبیعت دارد که ادای آنها متضمن «رستگاری» فرد و بی‌التفاتی به آنها منجر به «عقوبت» فرد می‌گردد.

اصالت حیات در سنت با حیات پس از مرگ است و دنیا به‌عنوان پایین‌ترین نشئه‌ای که انسان طی می‌کند شناخته می‌شود که ارزش آن رهین، نقش اساسی‌ای در ساختن حیات پس از مرگ بازی می‌کند. از این رو غفلت از مرگ چنان درهم‌کوبنده و مضمحل‌کننده وجود آدمی است که در گفتمان سنت از اطلاق زنده بودن به چنین جاندارانی پرهیز می‌شود. با

رنگ باختن تلقی‌های رایج از زندگان و مردگان، مرز مشهود میان زندگان و مردگان برداشته می‌شود و حقیقت جهان بروز می‌کند: زندگانی مرده‌اند و مردگانی زنده.

«میت الاحیاء» بارها در قرآن کریم به تصریح یا تلویح برای توصیف کافران به کار برده شده است؛ کسانی که در نگاه متعارف زنده‌اند، علائم حیاتی دارند، کار می‌کنند، حتی ممکن است در اوج قلۀ نبوغ باشند اما از نگاه سنت مرده‌اند؛ چراکه برای بخش اصیل حیات، بدنی متناسب با آن نشئه فراهم نکرده‌اند و «حیات طوبی» و «فیض عظیم» را از دست داده‌اند. درواقع کافر، چیزی در قلب و مغز ندارد که در وزنۀ سنجش سنت ثقلی داشته باشد. او وجودی بی‌اثر چه در دنیا، چه در برزخ و چه در قیامت است؛ این زوال اثر، حقیقت جان او را بدل به مرده کرده است. از یک‌سو، سنت گروهی را زنده می‌داند که حسب ظاهر مرده محسوب می‌شوند؛ همچنین کیفیت انتقال ایشان به نشئه برزخ، چیزی که متعارفاً مرگ خوانده می‌شود، جاودانگی و حیات را برایشان به ارمغان آورده است.^۱ سنت مصرانه بیان می‌کند کسانی که در راه خدا کشته شوند (شهدا) را نباید حتی در تصور هم مرده انگاشت؛ بلکه ایشان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. این زنده بودن را نباید با جاودانگی در یادها که عمدتاً اهل دنیا بر تابوت قهرمانان جنگی الصاق می‌کنند یکی دانست؛ چراکه اذهانی که قرار است پاسدار یاد قهرمانان باشند نیز دیر یا زود مرگ را خواهند چشید، بلکه شهید به برکت جان سپردن در راه خدا از چنان آثار تکوینی‌ای بهره‌مند می‌گردد که اطلاق مرده بر وی، از این باب که هر اثری لاجرم مؤثری می‌خواهد، ناصواب خواهد بود. شهید به‌نحوی وجودی و تکوینی در میان اهل دنیا، و از آن مهم‌تر اهل برزخ مؤثر است، تاآنجا که حتی اهل قبرستانی که شهیدی در آن دفن شود از وجودش بهره‌مند می‌گردند. پیام تکوینی شهید نیز برای دنیا مسموع و واقعه‌ساز است. از این باب سنت، شهید را که از افضل حیات در نشئه‌های بعدی بهره‌مند است «حی» می‌داند.

مرگ در سنت درواقع معبر است؛ هم معبری برای گذار به وادی حیات ابدی چه در نعمت و چه در عذاب، و هم معبری برای استعلای خوف. هراس از مرگ که شاید شایع‌ترین

۱. هرچند نباید از این مهم غافل بود که در سنت حیات و ممات کیفیتی هم‌بسته دارند و این‌چنین نیست که مرگ جدا از زندگی باشد بلکه مرگ محصول زندگی است. از این‌رو مثلاً خلأ نوع ویژه‌ای از معرفت (شناخت امام) منجر به مرگ جاهلی می‌گردد.

حس در میان انسان‌هاست، در پرتو تعالیم سنت و به‌واسطه تأدیب شدن به آداب سنت استعلا می‌یابد و مبدل به هراس از عقاب [او البته طمع به ثواب] می‌گردد. اما این مقصود سنت نیست و غایتی که سنت برای خوف در انسان ترسیم می‌کند نه ترس از مرگ، نه ترس از عقاب که ترس از ذات پروردگار هستی است. این ترس استعلایی از انسان تراز سنت فردی می‌سازد که بر قله مرتفع مرگ‌آگاهی ایستاده اما ذره‌ای از مرگ هراس ندارد. فهم کنش‌های مؤمنان بلندپایه در سنت نیز تنها و تنها متوقف بر ارتقای مرگ‌آگاهی است. به میزانی که غفلت از مرگ کاهش می‌یابد و معنای مرگ منطبق با ابدیت تبیین می‌شود؛ انسان هم‌افق آموزه‌های سنت و مُدرک کنش‌های اولیای الهی می‌گردد. پس فراخوان به یاد مرگ یکی از موضوع‌های محوری در همه متون دینی است.

تمثل این فراخوان، در حوزه کنش و جزئیات رفتاری توصیه‌شده برای مواجهه با مرگ، یا ارتقای مرگ‌آگاهی قابل ردیابی است و آداب مرگ در واقع، نمود عینی توان پاسخ‌گویی یک فرهنگ به مسئله مرگ است.

سنت در یادآوری معاد و مرگ به انسان از هیچ فرصتی دریغ نمی‌کند. در واقع مسلمان‌ها، با اسلام آوردن اصل معاد را پذیرفته‌اند و آنچه ایشان را تهدید می‌کند غفلت از یاد مرگ و معاد است. سنت با پاسخ‌دهی به مرگ به‌مثابه یک مسئله وجودی، دغدغه جاودانگی را ارتقاء می‌دهد و آن را از اصل جاودانگی - یا دغدغه میل به جاودانگی - به دغدغه کیفیت جاودانگی منتقل می‌کند.^۱

۳. روش پژوهش

رویکرد پدیدارشناسی رهیافتی عمده است که از یک فلسفه مشخص تا پارادایم تحقیق، جهت‌گیری تحلیلی و سنت کیفی را دربرمی‌گیرد. از میان پدیدارشناسی‌های موجود همچون پدیدارشناسی استعلایی، هرمنوتیک و تجربی، در این مقاله پدیدارشناسی تجربی به‌مثابه روش تحقیق کیفی مدنظر قرار گرفته است. روشی که مسئله اصلی‌اش این است که انسان‌ها چگونه یک پدیده را به تجربه درمی‌آورند؟ (ر.ک: محمدپور، ۱۳۹۰).

۱ برخلاف برخی متفکران مدرن که با چوب استرس‌آفرینی ادیان از طریق بهشت و جهنم، ادیان و حیات پس از مرگ را می‌رانند و مسئله را در مرز اشتیاق انسان به جاودانگی، لاینحل رها می‌کنند.

با توجه به فراوانی شیوه‌های انجام تحقیق پدیدارشناسی، بر اساس رویکرد موستاکاس^۱ به پیش رفت‌هایم که دو مرحله را برای انجام تحقیق پدیدارشناسانه لازم می‌بیند:

اول: بررسی تناسب میان موضوع و روش.

دوم: تعلیق دانش و مفروضات نظری یا انفسی تا حد ممکن و سعی در جذب خالص تجربه روزمره از پدیده.

روش نمونه‌گیری در اغلب تحقیقات پدیدارشناسانه، نظری است؛ چراکه محقق در پی آن است تا «با رجوع به نمونه‌های غنی‌تر، در جمع‌آوری اطلاعات قدرت مانور بیشتری یابد» (ر.ک: تابعی، ۱۳۸۹). از این‌رو در پژوهش حاضر نیز جمع‌آوری اطلاعات با رجوع به افرادی که از مرگ آگاهی تجربه غلیظ‌تری داشتند، آغاز شد و در نهایت با ۲۳ نفر از آنان که تجربه ویژه‌ای در مورد مرگ (تجربه نزدیک به مرگ، تجربه مرگ نزدیکان، درگیری فکری یا معیشتی با مرگ) و رسیدن به آستانه مرگ آگاهی داشته‌اند مصاحبه عمیق صورت پذیرفت. نمونه در مقوله‌های اساسی دیگر نیز همچون جنسیت و سن تنوع داشت. از میان مصاحبه‌شوندگان ۱۵ مرد و ۸ زن بودند. همچنین ۱۲ نفر از مصاحبه‌شوندگان میانسال یا مسن، و ۱۱ نفر از آنان در سنین جوانی بوده‌اند. این مصاحبه‌ها با هدف پاسخ‌گویی به این پرسش تدوین شد که آگاهی از مرگ در زندگی افراد چگونه تجربه و معنادار می‌شود؟

داده‌ها پس از جمع‌آوری تحلیل تماتیک شدند که تحلیلی مبتنی بر استقراست و در آن محقق از طریق طبقه‌بندی داده‌ها و الگویابی درون داده‌ای و برون داده‌ای به یک سنخ‌شناسی تحلیلی دست می‌یابد. در حقیقت تحلیل تماتیک می‌کوشد از طریق کدگذاری داده‌ها و تحلیل آنها، الگوی درون داده‌ها را شناسایی کند (محمدپور، ۱۳۹۲: ۶۶). از این‌رو پژوهش حاضر پس از انجام مصاحبه‌های عمیق، صوت آنها را بادقت پیاده‌سازی کرده تا به صورت یک متن مکتوب مورد بررسی قرار گیرد. سپس متن به گزاره‌های برجسته‌ای که یک تم معنایی را می‌رسانند شکسته شد و در نهایت سنخ‌های گوناگون مرگ آگاهی شناسایی شدند. پس از این مرحله و بر اساس الگوی موستاکاس با ترکیب توصیف‌های متنی از تجربیات^۲ -

1. Moustakas.

2. textural description.

یعنی آنچه مشارکت‌کنندگان تجربه می‌کنند - و توصیف‌های ساختاری^۱ - یعنی چگونگی تجربه شدن پدیده بر اساس موقعیت‌ها، زمینه‌ها و شرایط - ذات کلی پدیده متمایز شد (ر.ک: کرسول، ۲۰۱۳).

در بخش یافته‌ها، سنخ‌شناسی مرگ‌آگاهی و سپس ذات پدیده مرگ‌آگاهی در بخش نتیجه‌گیری بیان می‌گردد.

۴. یافته‌ها

۴-۱. سنخ‌های مرگ‌آگاهی

الف) مرگ‌آگاهی تخییری

در این سنخ، مرگ به‌مثابه راهکار و برون‌رفتی برای کنترل اضطراب و سرخوردگی اجتماعی یا پایان دادن به رنج جسمی تصور می‌شود. درواقع مرگ‌آگاهی ذیل عقلانیت ابزاری فهم می‌گردد که کارکرد آرامش یا تخییر را پیگیری می‌کند؛ حب به نفس یا حب به زندگی در جهت‌دهی افراد به این سنخ مؤثر به نظر می‌رسد و مرگ مطلوب در این سنخ، مرگ بی‌درد است.

«اون دنیا؟ ماورایی بهش فکر می‌کنم. یعنی آرامش بخشه. دیگه تو قید و بند این چیزای این جایی دنیای اینوری نیستیم. نگران غذا، پول، خونه، اجاره و نمیدونم بقیه چی می‌گن و لباسا و از این چیزای روزمره. خدارو شکر خیلی هم خوبه، خیلی خوبه، آره، آره من همش فکر می‌کنم آدم راحت میشه. دیگه روابط خیلی مهم نیست آدم نگران بقیه نیست، نگران آینده نیست»

«هرجوری که می‌میرم حتی اگه - همش به تصادف زیاد فکر می‌کنم - بعدش لطفاً درد نگیره اینو به خدا می‌گم لطفاً درد نگیره... مرگ دردناک نداشته باشم. خیلی خوبه آرزو می‌کنم مرگ دردناک نداشته باشم»

«من اصولاً آدم مضطربی‌ام در کل، خب تا چندوقت پیش بابت اضطراب همیشگی‌ام اصلاً حدود ۱۰ سال همیشه با تپش قلب... دیگه برای درمانش

تصمیم گرفتم دارودرمانی کنم یه دوره‌ای، بعد از اون دوباره کم کم یه بار دیگه عود کرده بود. همین آرومم کرده بود همین فکرها حالا مثلاً آروم‌ترم. حس می‌کنم مثلاً فلان چیزم نشد این مشکلم برطرف نشه چه اشکالی داره. تو زندگی روزمره دارم می‌گم. به خودم دیگه سخت نمی‌گیرم. بیشتر یاد گرفتم توی حال باشم، به جای اینکه رویایی باشم. قدم‌های کوچک‌تر می‌شه برداشت. یه بهانه‌های کوچک‌تر مثلاً برای خوشحال بودن، آروم بودن. {برای همین} فکرش {مرگ} بودن خیلی خوبه، آرامش بیشتری میاره؛ چون آدم که فکر کنه انگار حریص‌تر می‌شه یا مثلاً فکر کنه زیادتر مضطرب می‌شه» (مصاحبه شماره ۲)

ب) مرگ آگاهی واقع‌گرایانه دینی

در این سنخ، مرگ به‌مثابه نقطه عطف مرحله صیوروت و انتقال قلمداد می‌شود و افراد با اشاره مکرر به تمثیل سفر؛ {انسان مسافر است}، تمثیل مرزعه؛ {دنیا مزرعه آخرت است} و خواب؛ {خواب برادر مرگ است} در کنار تلاش برای تجهیز اخروی، سعی در درک و توضیح مرگ می‌کنند. تم پررنگ دینی بارزترین خصیصه این سنخ است.^۱ مرگ مطلوب در این سنخ؛ مرگ در معرکه، مرگ در حال انجام وظیفه، مرگ در وضعیت‌های زمانی یا مکانی مقدس و شهادت است.

«این {مرگ} یه چیزی است که برای همه است. هرکسی یک دوره‌ای وقت داره و طبیعی است که باید این مسیر رو بره»
«... معمولاً چیزی که همه می‌گن اینه که یه سفر رفته، پیش خدا رفته یعنی چیزی است که از اعتقاد آدم‌ها سرچشمه می‌گیره و همون اعتقاد رو به زبان ساده‌ای در حقیقت بیان می‌کنن معمولاً این جوریه است...»
«حالا اون نبودن بستگی به اعتقادات داره یعنی من فکر می‌کنم که اون هم یه جور بودن بالآخره یه تحولی است از این‌ور به اون‌ور خیلی فرقی نمی‌کنه» (مصاحبه شماره ۱)

۱ نه لزوماً دین اسلام، هر دینی که ارائه‌دهنده یک قالب پیشینی برای توضیح درباره چستی مرگ و جهان پس از مرگ باشد.

«نفس در اینجا در واقع می‌شه حالت واسطه بین بدن و روح که به واسطه وجود نفس که قبل از وفات نفس، بدن زنده است و می‌تونه به حالت طبیعی خودش ادامه بده. بعد وقتی که نفس می‌میره؛ یعنی از عالم طبیعت مفارقت می‌کنه. به منزلگاه اصلی خودش که عالم برزخ هست برمی‌گرده و در اونجا ساکن می‌مونه تا زمانی که قیامت فرا برسه. باز هم باز طبق یکی از آیات قرآن اگر خاطرم باشه اینو هم ما داریم که انسان‌های صالح وقتی از دنیا میرن وارد بهشت می‌شن. تو سوره یاسینه یدخل الجنة که بعد می‌گه «قال یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی» وارد بهشت می‌شن و کسایی هم که عمل صالح نداشته باشن آدمایی بود که باید به کارهاشون رسیدگی بشه «ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» تا زمانی که مبعوث می‌شن در برزخ به سر می‌برن»

۲۴۹

«من دقیقاً همون تعبیری که روایات دارند و هم حکمای ما دارند رو همون نگاه رو دارم به مرگ...» ... «بزرگان ما دوست دارند در شرایط سهیم‌ناک از دنیا برن؛ یعنی مثلاً فرض بفرمایید که در بستر بیماری و اینها نباشه... این رو می‌گذارم به عهده خود خدا که؛ بله.. طبیعتاً بالاترین حد مرگ که برای انسان‌ها در نظر گرفته شده شهادته دیگه...» (مصاحبه شماره ۵).

«نوع مرگ؟ شکل مهم نیست، زمانش مهمه... هر چقدر شما نزدیک‌تر باشید... خدا کنه ما تو فضایی که از همه وقت به خدا نزدیک‌تریم اون موقع بمیریم...»

«نه می‌خوام تو دنیا بمونم، باعث زحمت دیگران بشم - دائماً دعای اینه که خدا یا منو وسیله زحمت دیگران قرار نده - نه می‌خوام سریع بمیرم، یهو یه نفس بکشم تموم بشه که قبلش نفهمم که دارم بمیرم.. دلم می‌خواد یه چند روزی برای حلالیت طلبیدن، برای عذرخواهی کردن یه فرصت کوتاهی داشته باشم...» (مصاحبه شماره ۱۱)

ج) مرگ آگاهی امپرسیستی

در این سنخ، مرگ به مثابه نقطه پایان هستی انسان در برابر جسمش در نظر گرفته

می‌شود. یکسان قلمداد کردن «پایان کالبدی» با «پایان وجودی»، با چاشنی غلیظ نادیده گرفتن مرگ و خامی با مرگ در افراد این سنخ قابل تشخیص است؛ تا جایی که غلبه بر مرگ به واسطه پیشرفت علم، یک آینده متصور و متوقع است. درحقیقت، مرگ پرسش فلسفی لاینحلی است که نباید وقت را به اندیشیدن به آن گذرانند. مرگ مطلوب نیز، مرگ دیر هنگام و بی‌دردسر است.

«تعریف مرگ؟ تمام می‌شیم. بهش فکر نمی‌کنم، چون مهم نیست. شما

چرا به مرگ فکر می‌کنی اصلاً؟»

«ببینید اینها سؤالایی نیست که آدم براش جوابای چیز داشته باشه. من

کلی اتفاقاً با. وقتی میرم خارج از کشور به دوستی دارم که علایق فلسفی

زیادی داره؛ من سؤالایی که شما الآن داری از من می‌کنی را گاهی از او

می‌پرسم اما جوابش چیه؟ «I don't know!» (مصاحبه شماره ۶)

«دوست دارم که جاودانگی روح باشه، اما به لحاظ علمی نمی‌تونم خودم رو

اقناع کنم.»

«آخه ترسی وجود نداره که. ترس نمی‌شه گفت ولی آدم متأسف می‌شه

اگه عمرش کوتاه باشه.»

«پیری؟ خب وقتی می‌گیم عمر جاودان بدین معنا که یه پیری مقبول

داشته باشیم نه اینکه مثلاً رو لگن باشه.» (مصاحبه شماره ۱۶)

د) مرگ آگاهی نهیلیستی

این سنخ از مرگ آگاهی، در واقع امتداد منطقی مرگ آگاهی امپرسیستی است که در آن خلأ معنای زندگی در فقدان توضیح قابل قبول برای مرگ، برجسته می‌شود. اگر یک مرگ آگاه امپرسیست نتواند بر مدار نادیده گرفتن مرگ بگردد و از یاد مرگ خلاصی یابد، مرگ را به مثابه انقطاع جاودانگی؛ دلیلی برای پوچی و بی‌ارزشی حیات خواهد یافت و برای او معنای زندگی در سایه معدوم شدن با مرگ به چالش کشیده خواهد شد. اعتراض به محدودیت مرگ و عدم پذیرش جهان پس از مرگ از خصیصه‌های اصلی این نوع نگاه است و مرگ مطلوب در آن، خودکشی یا مرگ بی‌دردسر و بی‌درد است.

«مثلاً به خود مرگ، به اصل مرگ. به اینکه مثلاً چقدر آدم به جاودانگی

نیاز داشته و مرگ چه ضدحال بزرگیه!» (مصاحبه شماره ۱۳)

ه) مرگ آگاهی نمایی

این سنخ، از ترکیب تصویر خودساخته فرد با خوانش‌های از پیش موجود پیرامون مرگ پدید می‌آید. در واقع، فرد در مواجهه با مرگ به خلق نوعی نمایش فانتزی از تجربه مرگ دست می‌زند که در آن هرچند اصل وجود جهان پس از مرگ پذیرفته شده است، کیفیت این جهان ساخته و پرداخته ذهن و میل اوست. در این سنخ مرگ رماتیک مطلوب است و بعضاً زود هنگام.

«در باره بعد از مرگ { پیش نمی‌روم من.. بعد مرگ تنها چیزه که یعنی قشنگ گسسته و بعد تنها تصویری که می‌بینم باز یه بهته و اون ... یعنی بعد مرگ تنها چیزی که تصویر کردم و جرئت تصویر کردن داشتم اون چیزه لحظه‌ای که تو در برابر یه ابدیتی ایستادی بعد باد می‌وزه یعنی تصویر اینه..» (مصاحبه شماره ۱۲)

«{مرگ} یه مهمونی، یه ضیافت خوشگل، تر و تمیز، یه پذیرایی قشنگ برای من.. برای شماها رو نمی‌دونم! دوستش دارم»

«تعریف مرگ یعنی به لغت. یعنی یه کلمه. مثلاً مثل یه جمله. جوابی به ما ندادن. من خودم رسیدم به مهمونی، به مهمونی ابدی، به یه مهمونی که مثلاً {دم در} خونه، عوض ایست بازرسی در نگرانی {خنده} می‌گه کارت دعوتت کو؟ بعد یه سری لباسای مخصوص و یه خورده تو حیاط فعلاً وایسید میزبان می‌آد.»

«اصل کار این وره خطه، ولی این خوشگله که به این فکر کنی... که بررسی به این {که اصل کار زندگی نه مرگ}... ولی این طول کشید. من تازه رسیدم به این... تازه دارم زندگی می‌کنم...»

«{مناسک مرگ؟} قرار فیلم بگیریم ما بریم اونجا آقای مرده‌شور هم ما رو بشوره رو همون سنگ و اینا و اون مراسم کفن و دفن رو انجام بده.. من خودم دوست دارم تجربه کنم..»

«یک ساعت قبل از مرگ؟ من اشهدم رو می‌گم شباً قبل از خواب اشهدم

رو می گم و همیشه به خدا می گم - هر شب می گم - منو نکشی ها {خنده}
چون نمی خوام بمیرم؛ چون واقعاً چند تا کار نیمه تموم دارم، نمی خوام
بمیرم بهش هم گفتم..»
«وصیت نامه؟ نه به گمانم هم هیچ وقت ننویسم... نمیدونم شاید من
شاعرم! این چیزی که فکر می کنم ولی خیلی به نظرم معنا نداره.. دیگه
یعنی تو می خوای یه سری کارا رو بکنی که به تو ربطی نداره...» (مصاحبه
شماره ۱۳)

و) مرگ آگاهی شهادت طلبانه

این سنخ، مرگ را به مثابه «حیات اصیل» و راهی برای تجدید حیات از طریق «فدا شدن» معرفی می کند. مرگ، سکوی پرتاب برای ارتقای جاودانگی و ثبت ابدیتی خوش فرجام، مبارک و تضمین شده است. مفهوم «عاقبت به خیر» بودن در این سنخ، با فدا شدن در راه هدفی مقدس و معین همراهی نزدیکی دارد. در این سنخ، مرگ مطلوب شهادت است.

۲۵۲

«وقتی ما اعتقادی به خدا و قیامت داشته باشیم، بحث مرگ برایمان آسان می شود. اگر ما به فکر این باشیم که در آینده، قیامتی خواهد بود و شفاعتی و به امام زمان لبیک بگوییم، مرگ برایمان آسان می شود و دیگر واهمه ای از کشته شدن یا قطع عضو یا آسیب های دیگر نخواهیم داشت و مرگ آسان می شود.»

«ما می دانستیم نتیجه مرگ با شهادت و با عزت چی هست. به خاطر خدا می رفتیم و خدا می دانست با ما چه کار کند. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ». فکر نکنید، گمان نبرید که آنهایی که در راه خدا شهید شده اند، مرده اند. اینها در حقیقت زنده اند و پیش خدای خودشان روزی می خورند. اینو شما قبول داشته باشی دیگر اصلاً تمام است. روزی آنجا را می خواهیم خدا به ما بدهد. درسته؟ پس از مرگ نمی ترسیدم. مرگ اصلاً یک چیز حقی است، بهتر که اصلاً در یک راه بسیار بزرگ و با عظمت باشد.»

«با خودم گفتم خوشا به حالش که شهید شده! گریه نداره که! باید تبریک

گفت بهش. تبریک و تسلیت گفت. رفتم آنجا و نگاهش کردم. توی سردخانه خوابیده بود و چشمهایش را بسته بود. خواب ولی رنگش سفید! به خاطر اینکه خون از دست داده بود سفید سفید بود. فقط گفتم «انا لله وانا الیه راجعون». بعدش هم بیرون آمدم و به اینها گفتم آقا مریض‌های من موندند و کسی نیست آنها را ببیند. من امشب کشیکم. من میرم دیگه. اینو دیدم و رفتم. رفتم سر راهم یک کیک بزرگ خریدم. رفتم اتاق رزیدنت‌ها. کیک را گذاشتم. بچه بیاین بخورین. گفتن: چیه؟ چه خبره؟ عروسیه؟ گفتم: بله، برادرم شهید شده. باید تبریک بگید به من! کسی به من تسلیت نگه، تبریک بگین...» (مصاحبه شماره ۲۰)

«به نظرم مرگ نوعی فناست. انگار تموم می‌شی. اون شهادتیه که یه نوع زندگیه. نمی‌گم فناها، آدم تموم می‌شه انگار... من هم الان از خدا پرتوقع شده‌ام. می‌گم خدایا به جبران این زندگی‌م، از صدقه سر همسر شهیدم و باقی شهدا، منو هم شهید کن.»

«وصیت‌نامه؟ شاید هر ماه یکی نوشته باشم! می‌گویند وصیت‌نامه عمر را طولانی می‌کند. من به این خاطر نمی‌نوشتم که عمرم طولانی بشود، ولی به لحاظ توصیه ائمه اطهار هر چند وقت یک‌بار می‌نویسم و چیزهایی که جدید شده باشد را به روز می‌کنم.» (مصاحبه شماره ۲۳)

ز) مرگ آگاهی غفلت طلبانه

در این سنخ، مرگ به مثابه انقطاع لذت درک می‌شود. باور اجمالی به حیات پس از مرگ، در کنار میل شدید به زندگی مدرن منجر به پس راندن یاد مرگ به دلیل عواقب معرفتی و عملی آن در زندگی می‌گردد. در واقع افراد در این سنخ، در پذیرش حیات پس از مرگ، هنوز وامدار سنت‌اند و در سایر بخش‌های زندگی، مدرن و تعارضی که میان باور به جهان پس از مرگ و سبک زندگی‌شان وجود دارد مرگ را به «حرف مگو» تبدیل می‌کنند؛ بنابراین زندگی بر اساس غفلت از مرگ چیده می‌شود و مرگ مطلوب در این سنخ، مرگ آنی و بی‌درد است.

«ترس از مرگ؟ از مرگ، آره می‌ترسم. نه نمی‌خوام اصلاً. ولی اگه اتفاق

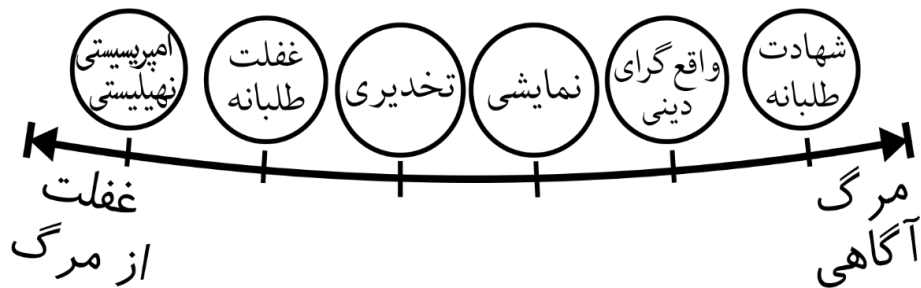
بیفته خیلی از ش می ترسم».

«مرگ مطلوب؟ تو خواب.. راحت تره؟ آره نمی دونم مٹ که راحت تره...
{خنده} آره یعنی من شنیدم اونایی که تو خواب می میرن می گن حس خوبیه. من با اینکه می دونم یعنی این جور تو ذهنمه که می خوابی دیگه پا نمی شی. این خب خیلی خوبه دیگه از این بهتر مگه می شه؟!»
«می گم. من در حال حاضر تنها چیزی که فکر می کنم اینه که می گم ۷۵ سالگیم رو می بینم... این نشون می ده که یعنی به مرگ تا اون موقع فکر نمی کنم دیگه. در نتیجه اگه به مریضی هم فکر می کنم به این فکر می کنم که تا اون موقع زنده ام و مریضم و باید باهش دست و پنجه نرم کنم».
«خیلی به مرگ فکر نمی کنم. راستش ولی وقتی قراره به کاری انجام بدم به این فکر می کنم که آدم باید اون کار درسته رو انجام بده که وقتی مُرد، مشکلی پیش نیاد براش اونجا اون دنیا درواقع یقه مون رو نگیرن».
«... باید حواست باشه تا جایی که می تونی از زندگیت لذت ببری، با برنامه لذت ببری و اینکه از این جور چیزا. فکر می کنم چرا تلاش رو کم نمی کنه؟ نه آخه وقتی که ما داریم کار می کنیم سی سالمونه، بیست سالمونه، چهل سالمونه، اون وقتی که قراره بمیریم هفتاد سالمونه» (مصاحبه شماره ۱۷)

۲۵۴

۲-۴. هسته مرکزی تجربه مرگ آگاهی: «گسست در روزمرگی»

در یک طیف مشکک از مرگ آگاهی تا غفلت از مرگ می توان سنخ های مرگ آگاهی شناسایی شده را به خوبی جای داد. از یک سو با غلبه خوانش های مدرن از مرگ و هستی شناسی متناسب با آن، نگاه تجدیدی مهمل بودن پرداخت به مرگ و مرگ آگاهی را تقویت می کند و در سو دیگر، حیات مرگ آگاهانه به مثابه صورت برین حیات انسانی از سوی سنت تجویز می شود. از این حیث و امداری فکری جامعه ایرانی به اندیشه مدرن یا تعلق آن به گفتمان سنت را می توان بر اساس شیوع هر یک از این سنخ ها سنجید و فهم دقیق تری از نسبت ایرانیان با دوگانه سنت - تجدد به دست آورد.



مرگ‌آگاهی تجربه‌ی مدرجی است؛ حتی در میان افرادی که یاد مرگ را مخرب و مرگ را کژکارکرد زندگی نمی‌دانند نیز نمی‌توان یک خط بی‌نوسان مرگ‌آگاهی را دنبال کرد، اما یک نکته‌ی اساسی است و آن اینکه تقریباً همه‌ی انسان‌ها موقعیت‌هایی را تجربه می‌کنند که در آن به یاد مرگ فراخوانده می‌شوند. این موقعیت‌ها ممکن است هر کیفیتی داشته باشد؛ اجباری یا اختیاری، دینی یا سکولار، ذهنی یا جسمی و... چنانچه این فراخوان از سوی فرد اجابت شود مرگ‌آگاهی محقق شده و گرنه آن را لحظه‌ی احتضار درک خواهد کرد. اما فارغ از گونه‌های مرگ‌آگاهی، میزان آن در طول زندگی هر فرد به چه چیز وابسته است؟ نخست تصور می‌شد که از یک‌سو، فراوانی پاسخ‌هایی که فرد به فراخوان‌های مرگ در طول زندگی‌اش می‌دهد و از سوی دیگر، توان روحی‌ای که در حضوری کردن و نگه داشتن غلیان‌ها و انگیختگی‌های وجودی حاصل از آن دارد، نقش اصلی را ایفا می‌کنند، اما با تعمق بیشتر، می‌توان وجه سلبی مرگ‌آگاهی را نیز به‌مثابه‌ی یک انتخاب قلمداد کرد.

مرگ‌آگاه نبودن همان‌قدر یک عمل و انتخاب است که مرگ‌آگاه بودن؛ چراکه فراخوان‌های مرگ برای انسانی که در این ناامنی فراگیر به‌ظاهر مرتب و مدیریت‌شده زندگی می‌کند، کم نیست و کافی است اراده‌ای برای دیدن آن وجود داشته باشد یا به عبارت دیگر، اراده‌ای برای ندیدن آن وجود نداشته باشد. در واقع علل مرگ، آن هم در این جهان کرونایی، چنان شایع و در کمین‌اند که زنده ماندن یک اتفاق عجیب و شگفت‌آور است، اما انسان‌ها انتخاب می‌کنند که از آن غفلت کنند و تمدن‌ها این انتخاب را ساختارمند می‌کنند؛ بدین ترتیب این غفلت، نهادینه شده و برای نسل‌های بعد به‌ودیه گذاشته می‌شود. انسان‌ها فرامی‌گیرند که چهره بزک‌شده‌ی حیات را که «حیاتِ انسان سالم بی‌دغدغه» است به رسمیت بشناسند و به‌تدریج صورت‌های دیگر را که از قضا صور شایع حیات است، نادیده انگارند. از این‌رو انسان این تمدن، خود را پاره‌پاره کرده و بخشی از

خویش را به دور افکنده، او میرایی خود را حذف کرده و و خود را پاره پاره یاد می‌کند. پس یک نسیان بزرگ رخ می‌دهد؛ نسیان خویش. بدین ترتیب انسان در هر دو سوی این طیف به قاعده دیگران متأثر از مرگ است یا از وجه سلبی آن یا از وجه ایجابی‌اش.

بالا و پایین شدن میزان مرگ‌آگاهی قرین فراخوان‌های مرگ است. درحقیقت در نظم معهود زندگی انسان، هر از گاهی اخلاقی رخ می‌دهد که منجر به گسست‌هایی در جریان روزمره زندگی می‌شود. در اثر این گسست‌هاست که با به تعلیق درآمدن روند مدیریت‌شده و سراسر زندگی، نظم مقدر به هم می‌ریزد و امکانی برای جوانه زدن پرسش‌های وجودی فراچنگ می‌آید. بازخوانی زندگی روزمره، خلأ پاسخ به مسائل وجودی را به رخ می‌کشد و فرد مبتنی بر سنخ مرگ‌آگاهی‌ای که بدان تعلق دارد - که خود در دیالکتیکی دائمی با سبک زندگی اوست - خویش را در پناه مرگ‌آگاهی انتخابی‌اش قرار می‌دهد. متناسب با مرگ‌آگاهی، مکانیزم‌هایی برای غفلت یا یادآوری مرگ به استخدام درمی‌آیند، و درنهایت فرد را بازسامان می‌دهند. اینجاست که هر تمدنی پاسخ پخته‌تری برای مرگ داشته باشد، پناه امن‌تری برای انسان‌های پیرو خود فراهم آورده و از آن بالاتر، در نزاع‌های تمدنی - که لاجرم رخ خواهد داد- تنها و تنها تمدنی باقی می‌ماند که در پس تمامی داشته‌هایش، پاسخ قاطعی به مرگ بدهد. شاید از این منظر، بسیاری از عملکردهای جهان مدرن در لاپوشانی مرگ، تقبیح نظری یاد مرگ، تنها گذاشتن محضران و حتی دست و پا زدن برای از سر راه برداشتن مرگ یا اشاعه وعده آن و... قابل درک می‌شود؛ مرگ درحقیقت پاشنه‌آشیل جهان مدرن است و از همین رو مدیریت کردن «گسست در روزمرگی» شاید از اساسی‌ترین کارویژه‌های جهان مدرن باشد؛ حال آنکه سنت بی‌آنکه کوشش برای هموار کردن زندگی را کم‌ارزش تلقی کند، این گسست‌ها را حوالت‌هایی برای امتحان بندگان و سکوهایی برای پرتاب یا سقوط آنان می‌داند و آن را همگانی و تعبیه‌شده در طینت دنیا قلمداد می‌کند. از این‌روست که حتی گاهی با مناسک سنت، گسست‌هایی در روزمرگی گنجانده می‌شود و نظم یکنواخت زندگی روزمره پیچ‌وتابی داده می‌شود؛ نظیر روزه ماه رمضان که حداقل خوردن و آشامیدن را به تعلیق درمی‌آورد یا جهاد که در زمان‌هایی نه یک انتخاب بلکه یک فریضة واجب است.

بدین ترتیب از منظری پدیدارشناسانه، هسته مرکزی تجربه مرگ‌آگاهی همین گسست در نظم متعارف زندگی روزمره است که با رخدادش بستر یک تجربه وجودی فراهم می‌شود.

فهرست منابع

۱. السن، ج. ر. (آذر ۱۳۸۸). «مرگ». کتاب ماه فلسفه، شماره ۲۷، ص ۷۶-۷۲.
۲. الیاس، نوربرت. (۱۳۸۹). **تنهایی دم مرگ**. ترجمه امید مرگان و صالح نجفی، تهران: گام نو.
۳. پارسانیا، حمید. (۱۳۹۱). «هویت معرفتی دین و سنت». **نشریه ذهن**، شماره ۱۴، ص ۸۶-۹۷.
۴. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۰). **تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ معاد در قرآن**. قم: اسراء.
۵. دینانی، غلامحسین. (۱۳۹۱). **برنامه معرفت**. مصاحبه‌کننده منصور لاریجانی، ۲ مهر ۱۳۹۱.
۶. رابرت، ا. (۱۳۶۷). **مرگ و جاودانگی در اندیشه هایدگر و عرفان اسلامی**. ترجمه ش. اعوانی، فرهنگ، ص ۲۰۹-۲۴۶.
۷. شجاعی‌زند، ع. (۱۳۸۸). **جامعه‌شناسی دین: درباره موضوع**. تهران: نی.
۸. صادق‌نیا، مهرباب، حسن سرایی. (۱۳۹۳). «تحلیل و بررسی کارکردهای معنابخشی مرگ». **اندیشه نوین دینی**، سال دهم، شماره ۳۶.
۹. صنعتی، محمد. (۱۳۸۸). «درآمدی به مرگ در اندیشه غرب». **ارغنون مرگ**، شماره ۲۶-۲۷، ص ۱-۶۴.
۱۰. قانع‌راد، محمدامین، مرتضی کریمی. (۱۳۸۵). «نمایشنامه‌های فرهنگی مرگ و مردن (مورد مطالعه: بیماران سرطانی بیمارستان امام خمینی)». **مطالعات فرهنگی و ارتباطات**، سال دوم، شماره ۵، ص ۵۱-۷۳.
۱۱. کچویان، حسین. (۱۳۸۳). **تجدد از نگاهی دیگر**. قم: گنج معرفت.
۱۲. کمپانی زارع، مهدی. (۱۳۸۹). «هستی در آینه نیستی». **کتاب ماه فلسفه**، شماره ۲۲، ص ۱۳۱-۱۳۵.
۱۳. معقولی، نادیا، علی شیخ‌مهدی و حسینعلی قبادی. (۱۳۹۰). «تحلیل جامعه‌شناختی مفهوم مرگ در موج نو سینمای ایران». **جامعه‌شناسی هنر و ادبیات**، سال سوم، شماره ۲، ص ۱۲۵-۱۴۵.
۱۴. یزدانی، م. (۱۳۹۵). «نگرش به مرگ نمونه‌ای منتخب از سالمندان شهر تهران». **مطالعات اجتماعی ایران**، شماره‌های ۲ و ۳، ص ۷۷-۱۰۱.
15. Clements, P. T. (2003). **Cultural Perspectives of death, grief and bereavement**. Journal of Psychosocial Nursing and Mental Health Services, 18-26.
16. Parnia, S. (2014). **Death and consciousness-an overview of the mental and cognitive experience of death**. Annals of the New York Academy of Sciences.

17. Sayers, E. J. (2003). **The skull beneath the skin: Cancer survival and awareness of death.** *Psycho-Oncology*.
18. Seale, C. (2002). **Communication and awareness about death: A study of a random sample of dying people.** *Social Science & Medicine*, 943-952.